

درگذشت اصغر الهی، نویسنده رمان سال مرگی

اصغر الهی نویسنده ای که سال ۱۳۳۳ در مشهد به دنیا آمد و ۱۲ خرداد ۱۳۹۱ در تهران درگذشت بدان دلیل در صحنه ادبیات معاصر ایران اسم شایان اعتنایی است که رمان «سال مرگی» را نوشته است؛ رمانی که سال ۱۳۸۶ برنده جایزه گلشیری شد. او ارائه دهنده شگرد تازه روایتگری در داستان‌های روان‌شناختی است؛ حوزه‌ای که الهی به واسطه داشتن مدرک دکتری و فعالیت به عنوان متخصص روان‌پزشکی و استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران و سردبیری مجله بازتاب روان‌شناسی، در آن خبره بود.

سیاهه رنج

در سیاهه تاریخ رنج، سیاه‌پوستان در صدر هستند. آیا آن‌ها همان قدر که رنج کشیده‌اند، دیده شده‌اند؟ در سینمای آمریکا فیلم‌های زیادی درباره تبعیض‌نژادی ساخته شده است. اگر بخواهیم این فیلم‌ها را لیست کنیم به فهرست بلندبالایی می‌رسیم. حتی اگر بخواهیم فیلم‌هایی که تبعیض‌نژادی را مورد توجه قرار داده‌اند و جایزه‌های متفاوت و زیادی هم گرفته‌اند برشماریم، دوباره به اسم‌های زیادی می‌رسیم: «۱۲ سال بردگی»، «کتاب سبز» و... در پخش ادبیات و کتاب هم ما با آثار متعددی روبه‌رو هستیم که این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند. براساس یک اصل عده‌ای معتقدند هر چیزی که بر زبان بیاید و زیاد درباره آن حرف زده باشند، معنای خودش را از دست می‌دهد و دیگر تأثیری ندارد و بی‌اثر خواهد شد.
ایا این اتفاق در پرداختن به مباحث تبعیض‌نژادی و رنج سیاه‌پوستان هم افتاده است؟

با مروری بر تاریخ رنج سیاهان متوجه می‌شویم که آن‌ها از حقوق حداقلی با مبارزه و پایمردی توانسته‌اند به وضعیت نسبتاً خوبی برسند، مثلاً سیاه‌پوستان در آمریکا از حقوق ساده و ابتدایی مثل نشستن روی صندلی اتوبوس یا حق استفاده از دست‌شویی سفیدپوستان هم محروم بوده‌اند، چه برسد به حقوق کلان و اساسی. به‌رحال در این میان آدم‌های زیادی با تلاش و ماندن بر سر مواضع خود توانسته‌اند که نگاه جامعه را به سمت مشکلات سیاه‌پوستان بکشند و وضعیتشان را بهبود بخشند، اما به‌رحال این عقده‌ها و کینه‌های قدیمی با اتفاقاتی مثل قتل جورج فلوید سربازمی‌کند و آشوب‌هایی وسیع را به دنبال دارد.
بد نیست که ما هم در جامعه خودمان از شکل گرفتن چنین عقده‌هایی و برخوردهای غیرمنطقی و دفعی جلوگیری کنیم؛ مسئله‌ای که جامعه‌شناسان زیادی درباره آن تذکر داده‌اند و درباره چنین گسست‌های اجتماعی‌ای سخن گفته‌اند.

باری درباره سیاه‌پوستان آمریکا فیلم‌های داستانی و مستند و رمان‌های زیادی ساخته و نوشته شده که به دست فارسی‌زبانان هم رسیده است. اما در حوزه جستار و گزارش‌های روزنامه‌ای با موضوع سیاه‌پوستان چندان اثری به فارسی ترجمه نشده است. اگر بخواهیم یک کتاب شایان تأمل در این حوزه بخوانیم کتاب «گم شدن در انفرادی» مجموعه ۳ جستار از ریچل اوپو (Rachel Aviv) است که نشر ترجمان منتشر کرده است.

درباره نویسنده کتاب و نحوه مواجهه او با سوژه‌ها در کتاب می‌خوانیم: «ریچل اوپو نویسنده حاشیه‌هاست، نویسنده ادم‌های بیمار، بدنام یا مطرودی که مردم و نخبگان تقیبحشان می‌کنند و رسانه‌ها فراموششان کرده‌اند، آدم‌هایی که جامعه هنوز داستانشان را نشنیده و حکم گناه‌کاری‌شان را صادر کرده است.» از «وپو» در این کتاب ۳ جستار متفاوت که در نشریه نیویورک تایمز منتشر شده ترجمه شده است؛ «معنای مردن چیست؟ درباره اشتباهات پزشکی و مرگ مغزی یک دختر سیاه‌پوست»، «چگونه زنی هویت خود را گم کرد؟ درباره یک اختلال نادر روانی به نام گسست»، «چگونه آلبرت وودفاکس از انفرادی جان به در برد؟ درباره مردی سیاه‌پوست است که ۴۰ سال از زندگی خود را در زندان انفرادی گذرانده است و برای سیاه‌پوستان نماد مبارزه و ایستادگی شده است.»

جستار آخر کتاب که جستار مفصلی است، درباره دستگیری و تحمل ۴۰ سال زندان، آزادی و هراس از آزادی آلبرت وودفاکس است. اوپو با این جملات درباره وودفاکس جستارش را شروع می‌کند: «آلبرت وودفاکس تابستان گذشته، ۵ ماه پس از راهی‌ای از زندان، به هارلم رفت، یعنی همان جایی که در سال ۱۹۶۹، در خلال آخرین هفته آزادی‌اش، برای نخستین بار با اعضای حزب پلنگ سیاه آشنا شد. شیوه گفتار و کردار آن‌ها وودفاکس را مسحور کرده بود؛ به من گفت: «همیشه احساس می‌کردم ترس در دست بالای سر سیاه‌پوستان چرا می‌زند و آماده است تا بیلعدشان، حتی مصمم‌ترین‌ها را. اولین باری بود که سیاه‌پوستانی نترس را می‌دیدم.»

در این جستار به خوبی فراز و فرودهای زیستن در زندان انفرادی و تحمل ظلم بدون نگاهی طرفدارانه بیان شده است، که خواندنش با توجه به داغ شدن حقیق سیاه‌پوستان در جهان خالی از لطف نیست و قاعدتاً از خواندن تحلیل‌های احساسی و شتاب‌زده و آبکی اینستاگرامی کمک بیشتری به ما در قضاوت‌هایمان خواهد کرد.



سلمان نظامت‌پزی روزنامه‌نگار

پیش‌گفتار

حدیث روز

از ادب و اخلاق انسانی و اسلامی نیست که در حضور شخص مصیبت دیده و غمگین، اظهار شادی و سرور کنند.

امام حسن عسکری (ع)

 وضعیت هوا ۱۱٪	 ۱۹°↓ ۳۵°↑
 صبح ظهر عصر	 ۲۳° ۳۳° ۲۶°

 اذان ظهر۱۲:۲۷ غروب آفتاب۱۹:۴۴ اذان مغرب۲۰:۰۵	 نیمه شب شرعی۲۳:۳۷ اذان صبح فردا۳:۲۹ طلوع آفتاب فردا۵:۱۵
---	--

روزنامه شهرامید وزندگی
SHAHRRARANEWS.IR
آشنه
۱۶صفحه + ۴صفحه شهریانو | ۹ سوال ۱۴۴۱
۱۶+ صفحه شهرامید و زندگی
شماره ۳۱۸ | ۱۰۰۰ تومان

میشاق نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir



پایان حکمرانی روس‌ها بر فضا

چرا پرتاب فضایی‌ما ناسا این‌قدر مهم است؟

زهرا اسکندریان
z.eskandarian@shahraranews.ir
دقیقه‌های آخر شبیه‌شب بود که فضایی‌ما شرکت خصوصی اسپیس ایکس با ۲ فضانورد ناسا از «مرکز فضایی کندی» در ایالت فلوریدای آمریکا پرتاب شد؛ اتفاقی که ناسا ۱۰ سال برای آن انتظار کشید و البته برنامه‌ریزی کرد. برنامه‌ریزی‌های تخصصی برای این اتفاق علمی بسیار مهم به کنار، ناسا از چندوقت پیش تمهیدات رسانه‌ای لازم را هم برای پرتاب این فضاپیما چیده بود. یکی از اتفاقات مهم رسانه‌ای در این زمینه دعوت از اینفلوئنسرهای برای بازدید از ناسا بود. بازدید از بخش تاریخی گردشگری ناسا برای همه گروه‌های مردمی آزاد است و افراد می‌توانند با تهیه بلیت از این بخش بازدید کنند. اما زمستان سال گذشته بود که ۵۰ اینفلوئنسر از نقاط مختلف جهان –که یکی از این افراد هم یک زن ایرانی‌الصل بود– به ناسا رفتند و از بخش‌های مختلف آن بازدید کردند. محور اصلی این بازدید بر می‌گشت به عملیات پرتاب فضایی‌ما شرکت اسپیس ایکس به ایستگاه بین‌المللی فضایی. از آن زمان بود که با پخش ویدئوها و عکس‌های اینفلوئنسرهای دعوت‌شده، موضوع حضور ۲ فضانورد در این فضاپیما و پرتاب آن مورد توجه قرار گرفت و طبیعتاً با اعلام تاریخ این پرتاب همه منتظران این پرتاب بودند. قرار بود این فضاپیما که توسط شرکت خصوصی اسپیس ایکس طراحی و ساخته شده است، بعداً ظهر روز چهارشنبه از خاک آمریکا به ایستگاه فضایی بین‌المللی پرتاب شود و با این کار دوران جدیدی در سفرهای فضایی تجاری آغاز شود. اما از صبح روز چهارشنبه چندین بار رعدوبرق رخ داد و در نهایت مشخص شد آسمنسر به اندازه‌ای دارای بار الکتریکی است که خطر اصابت رعدوبرق با فضاپیما وجود دارد.

به همین دلیل تاریخ پرتاب فضاپیما به شبیه‌شب موکول و این عملیات با موفقیت انجام شد. اما آنچه در این پرتاب بسیار با اهمیت به نظر می‌رسد، استقلال کامل ناسا و به تبع آن آمریکا در پرتاب این فضاپیماست؛ چرا که با پرتاب کیسول «دراگون»، آمریکا وابستگی خود به روسیه را در اعزام فضانوردان به فضا از بین می‌برد؛ زیرا طی چند سال اخیر فضانوردان آمریکایی سوار بر فضاپیماهای سایوز روسیه به فضا می‌رفتند. در این پرتاب کیسول دراگون شرکت اسپیس ایکس سوار بر موشک «فالکون ۹» این شرکت به فضا پرتاب شد. این مأموریت اولین پرتاب سرنشین‌دار کیسول دراگون بود؛ چرا که این فضاپیما پیش از این مأموریت‌های بدون سرنشین انجام داده بود و تجهیزات از آزمایشگاهی را به ایستگاه فضایی بین‌المللی ارسال کرده بود. دراگون به خودی خود علاوه بر ایجاد شرایط مناسب برای حضور سرنشین، ویژگی‌های متفاوت دیگری هم دارد. یکی از ویژگی‌های این کیسول سیستم خطای پرتاب (IAS) یا سیستم فرار اضطراری (IES) آن است. این سیستم در بالای موشک‌های غول پیکر تعبیه می‌شود و وظیفه دارد در صورت تشخیص خطر یا انفجار احتمالی، کیسول خدمه را به سرعت از موشک جدا کند تا خطری جان فضانوردان را تهدید نکند. این ویژگی مهم نشانگر این است که اسپیس ایکس و کیسول دراگون به هدف خود یعنی ارسال ایمن فضانوردان به ایستگاه بین‌المللی فضایی گامی مهم برداشته‌اند.
خب طبیعتاً رسیدن به این سیستم بسیار پیشرفته و برداشتن گام مهم در ارتباط‌گیری انسان زنده با فضا، این انتظار را ایجاد می‌کند تا بیشتر از ۲ میلیون نفر پخش زنده پرتاب فضاپیما را فقط از شبکه اجتماعی یوتیوب دنبال کنند، واکنش‌های ایرانی‌ها در فضای مجازی به خالی از لطف نبود و به گفته‌های متفاوتی اشاره کردند. یکی از کاربران عکس لباس جدید طراحی‌شده فضانوردان را در کنار عکس لباسی که پیش از این آذری جهرمی به عنوان لباس فضایی‌ما ایرانی منتشر کرده بود، در توئیترش بارگذاری کرده و نوشته است: «لباس کدوم یکی قشنگ‌تر؟»
کاربری دیگر به کنایه نوشته بود: «۱۵ ثانیه مونده به پرتاب، فیلتر شکنم قطع شد؛ زیا نیست؟!» یک کاربر دیگر هم به پیشینه پرتاب انسان به فضا اشاره کرده و نوشته بود: «در میانه دهه ۱۹۶۰ باوج گرفتن برنامه آپولو، به‌طور متوسط هر سال ۴ درصد کل بودجه دولت آمریکا به ناسا تخصیص می‌یافت. برنامه آپولو معادل ۱۵۳ میلیارد دلار خرج روی دست آمریکایی‌ها گذاشت.»

... این اعتراض‌ها برای دولت آمریکاست. این اعتراضات را می‌توان خشونت‌آمیزترین اعتراض‌ها از زمان روی کار آمدن ترامپ تلقی کرد که در لحظه‌ای حساس رخ داده است؛ لحظه‌ای که مدیریت دولت ترامپ در استانه انتخابات ریاست جمهوری به مخاطره بحران کرونابه‌شدت موردانتقاد واقع شده و هم در معرض یک چالش جدید قرار گرفته‌است. در این فضا، نکات زیر شایان توجه‌است: نخست اینکه ماهیت دموکراتیک و قدرتمند دولت در آمریکا و بسیاری از دولت‌های توسعه‌یافته غرب به‌سبکی است که به‌راحتی نه‌تنها دیدگاه‌های مخالفان، بلکه اعتراض‌ها و شورش‌های خشونت‌آمیز آن‌ها را هضم می‌کنند و از سر می‌گذرانند؛ هرچند همانند مورد اخیر، آمریکا از سرکوب خشونت‌آمیز و کاربرد تاکتیک‌های ضدشورش نظیر برقراری مقررات منع تردد، گاز اشک‌آور، ساچمه پلاستیکی و... نیز ابایی ندارد. در همین چارچوب، سال‌ها پیش هانتینگتون در تحلیل خود درباره قدرت دولت‌ها گفته بود که دولت‌ها در کشورهای توسعه‌یافته به‌مراتب از دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه قدرتمندتر هستند، به‌نحوی که هرگز نمی‌توان انتظار داشت در کشوری مثل آمریکا انقلاب یا کودتا رخ دهد. دوم اینکه اعتراضات جاری در آمریکا نشان می‌دهد که در اغلب کشورها، شورش‌ها و واکنش دولت‌ها به آن‌ها از منطق واحدی پیروی می‌کند و در صورت مشابهی دارد، به‌نحوی که در



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱
- تماس: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

خیابان چطور درست شد

به نظر می‌آید، «خیابان» در مقابل «بیابان»، به معنی جایی است که آب دارد. همچنان که منطقه‌ای را که آبی نداشته باشد بیابان می‌گویند؛ در مقابل، گذری را که آب در وسط یا حاشیه آن جریان داشته باشد، می‌گویند خیابان. در روزگار نادر شاه افشار که آب آوردند، خیابان هم در مشهد شکل گرفت. این خیابان در قسمت بالاسر حضرت «بالاخیابان» گفته می‌شد و در قسمت پایین‌پای حضرت «ته‌خیابان» یا «پایین خیابان».

آب نهر نادری از چشمه گیل‌س در مسیر چناران می‌آمد و از حرم مطهر می‌گذشت و تا کوه «سلطان‌مشرق» می‌رفت. این کوه سلطان‌مشرق، همان تپه بلندی است که الان در حاشیه جاده سرخس قرار دارد و یک رادار نظامی روی آن نصب شده است. از دید مشهودی‌ها، خورشید هرروز از پشت این تپه طلوع می‌کرد؛ برای همین هم اسمش را گذاشته‌اند سلطان‌مشرق. سلطان مشرق یا خسرو خاور عنوان خورشید است. حضرت حافظ هم بیتی با اشاره به همین مضمون دارد:

سحر چون خسرو خاور، علم بر کوهساران زد...

نهر خیابان از وسط این مسیر می‌گذشت و همه‌ها و زمین‌ها را سیراب می‌کرد. این آب حقیقتاً آب پربرکتی بود. در شهر هر کس می‌آید لازم داشت از همین آب استفاده

کند. بیشتر مشاغل خدماتی شهر در حاشیه همین آب بود؛ از اصلاح موی سر و تراشیدن ریش بگیرد تا رخت شستن و سبزی پاک کردن. همه آب‌انبارهای شهر هم از همین آب پر می‌شد. آب بابر کتی بود.

محمود ناظران‌پور

آب نهر نادری، از حرم مطهر رد می‌شد و تا پایین‌خیابان می‌رفت. آخر پایین‌خیابان، از زیر خیابان و مغازه‌ها عبور می‌کرد، وارد کاروان‌سرای «منوچهر حال» می‌شد و از آنجا به سمت «غسال‌خانه» که مشهودی‌ها به آن «غسل‌خنه» می‌گفتند راه‌کج می‌کرد.

کاروان‌سرای منوچهر حلال جایی بود که الان بازار بازر (ضارع) است، حوالی میدان هفده شهریور. آب نهر از آنجا می‌رفت تا «شعبه نوش» (بعداً قدرت فقلی) که در قدیم کارخانه تولید مشروبات الکلی بود. بعد از آنجا از محدوده شهر خارج می‌شد و می‌رفت به سمت باغ‌های روستای «محمدآباد» که همین منطقه محمدآباد فعلی باشد؛ و از آنجا هم می‌رفت به روستاهای پایین‌دست تا کوه سلطان مشرق.

از دروازه که رد می‌شدیم به فاصله ۱۰۰ متر جایی بود به نام «حوض قلیونی»، در مسیریکه که الان خیابان سرخس است. خیابان مملاان آن وقت‌ها نبود. مسیر مصلابه کوچه‌باغ‌های ده «محمدآباد» می‌رسید و تمام می‌شد. حوض قلیانی چشمه کوچکی بود که حوضی هم برایش درست کرده بودند و ظاهراً چون جوشیدن آبش صدای قل‌قل داشت، اسمش را حوض قلیانی گذاشته بودند. لات‌ها و داش‌مشتی‌ها هم‌میشه برای قلیان و چپق کشیدن و وقت‌گذرانی آنجا بودند. در حوض تخت گذاشته بودند و مشتری‌ها روی تخت‌ها می‌نستند و قلیان می‌کشیدند. از آنجا که رد می‌شدیم ده «گوسلوک» بود. گوسلوک دهی کوچک بود که قناتی داشت و بخشی از تره‌بار مشهد را تأمین می‌کرد و حالا در شهر ادغام شده است. بعد از آن، روستای «خدرییک» بود، بعدش «زهن‌شخ» بود که الان می‌گویند: «بازشخ». «بزه» یا بازه، در گویش مشهدی یعنی کال کوچک. سیلاب‌های فصلی در این کاروان می‌شد و برای همین زمین‌های اطرافش سخت و ترکت‌رک بود. همه این روستاها در حاشیه جاده سرخس قرار داشتند؛ روستاهایی کوچک که هر کدام هم برای خودشان قناتی داشتند و با آب آن کشاورزی می‌کردند. کشاورزی آن‌ها هم عمدتاً صیفی‌کاری بود. اما اصل کشاورزی که کاشت گندم و جو بود، با آب نهر انجام می‌شد. آب نهر، تمام این دشت را آبیاری و کشت و کارها را سیراب می‌کرد. در فصل درو محصول اگر از دروازه بیرون می‌رفتی در این دشت شاید هزار خرمن می‌دیدي که همه با همین آب به عمل آمده بود.

منطق شورش، قدرت دولت

روز‌های اخیر شاهد رفتارهای معمول در شورش‌ها نظیر خشن‌شدن اعتراض‌های مسالمت‌آمیز، درگیری پلیس با معترضان در شهرهای نیویورک، کمیناپولیس، شیکاگو و... به‌آتش کشیده‌شدن چندین بانک و ساختمان عمومی و... بوده‌ایم. در مقابل، ترامپ و دولت‌مر دانش نیز معترضان را به‌عنوان «فاکتگر»، «شوینگر»، «ارداکلی»، «اغتشاشگر» و... خطاب کرده، رفتار معترضان را هانت به عدالت و نظم و خون‌جری فلوید معرفی کرده و حتی در مورد خارجی‌بودن معترضان گمانه‌زنی کرده‌اند. سوم اینکه سطح خشونت و نوع برخورد پلیس و معترضان طی اعتراضات جاری در آمریکا زبان دولتمردان این کشور در انتقاد از رفتار بقیه کشورها با معترضان نظیر رفتار چین در هنگ‌کنگ و... را بیند، زیرا رطب‌خوره کی می‌تواند منع رطب کند؟ علاوه بر این، اعتراض‌هایی از این دست که البته کم نیستند، ضربه اساسی به وجهه سیاسی و قدرت نرم آمریکا در سطح جهان وارد می‌کنند و این اتفاق کار کلاه سفید را در پیشبرد اهداف خارجی‌اش سخت خواهد کرد. در مجموع، باید در نظر داشت که وضعیت سیاه‌پوستان در آمریکا متفاوت با شرایط سفیدپوستان است. این مسئله از یک‌سو باعث نوعی ناراضیاتی پایدار و از سوی دیگر موجب شورش‌های مقطعی آنان شده است. با وجود این، شورش‌هایی از این دست چندان به قدرت دولت در آمریکا ضربه وارد نمی‌کند و پس از مدتی در ساختار سیاسی آن هضم و حذف می‌شود.



جنگل‌های زاگرس همچنان در آتش می‌سوزند



رضا تنگی

ذات زندگی

آدم‌ها می‌کوشند از این احساس دلهره بگریزند و از گرفتن این تصمیم خشن که چگونه و چه‌ی باید به زندگی‌شان بدهند پرهیز کنند. آن‌ها سعی می‌کنند لحظه‌به‌لحظه زندگی کنند و فقط تصمیم‌های خرد و روز‌به‌روز بگیرند و از تعهدات طولانی و دل سپردن به هر چیزی برای مدت نامحدود اجتناب کنند. اما حتی تصمیم‌های خرد ما نشانه‌هایی هستند از انتخاب بنیادین یک راه تمام در زندگی. آدم فقط با اعمال خاص نیست که انتخاب می‌کند، بلکه بیش از آن با شیوه زیستنش است که انتخاب بنیادینش را آشکار می‌کند. اگر تصمیم بگیرم امروز عصر ورقه‌های امتحانی را صحیح کنم و بعد از آن

فلسفه‌کی برنگور/سوزان لی اندرسون/ترجمه خشایار دهییمی/ناشر: فرهنگ نشر نو/تعداد صفحات: ۱۳۲/قیمت: ۱۶ هزار تومان

پیشنهاد می‌شود، برایم بلیت پرواز می‌گیرند

و روزی ۵۰۰ هزار تومان دستمزد می‌دهند، چون با سختی‌های کارمان آشنا هستند، اما در مشهد این طور نیست. باتوجه به ساعت برگزاری مراسم، فقط کرایه تاکسی افراد، ۵۰، ۶۰ هزار تومان می‌شود. تقدیه یک روز افراد بادیگارد با توجه به جهه‌شان، حدود ۱۰۰ هزار تومان است.

یکی از بادیگارد‌ها می‌گوید: برنامه‌ها آن چنان درامدی ندارد، چون کسی روی این کار نظارت نمی‌کند. هیچ‌کس شرکت ثبت نکرده، بلکه فقط چند نیروی قدبلند جذب کرده است و بعد از ۶ سال این دستمزد‌ها سیر نزولی داشته است! متأسفانه لای‌های افراد بدون مجوز و به‌دست‌آوردن برنامه‌ها با هر ترندی، بازار کار این افراد را گساده کرده است. کزیمی که در این حرفه، فردی با سابقه و مدعی است، در همه شهرهای ایران فعالیت داشته است. او می‌گوید: من برای تیمم برنامه دارم و هیچ‌وقت هم ن‌رخم را پایین نمی‌آورم. بیشتر کسانی که با ما کار کرده‌اند، این موضوع را می‌دانند که کارکنان ما دوره‌های خاصی دیده‌اند. متأسفانه افرادی که با ۵۰ یا ۷۰ هزار تومان سر کار می‌روند، اوضاع یک فرد با جثه معمولی است. زمانی که من نیم‌ساعت در یک جا سرپا می‌ایستم، افت فشار خون و قند پیدا می‌کنم و باید حتماً تغذیه‌ی شوم



گاهی به بادیگارد‌ها شام نمی‌رسد!

احتمالاً ویدئوی تشریفات و بادیگارد بهنوش بختیاری در مشهد در اینستاگرامش دیده‌اید؛ فیلمی که انتقادات بسیاری را به او وارد کرد. بختیاری درباره این موضوع گفته بود به خاطر وجود بیماری کرونا، از تیم تشریفات استفاده کرده است تا از شلوغی‌های پیش‌بینی‌شده جلوگیری شود و در صد خطر و ابتلا به کرونا کاهش یابد. اما انتقادات وارد شده به او این موضوع را بیان می‌کرد که متأسفانه حضور تیم تشریفات و بادیگارد‌ها حالا به موضوعی لوکس تبدیل شده و کارکرد واقعی خود، یعنی محافظت از اشخاص در مقابل آسیب‌های احتمالی جانی را از دست داده است؛ مخصوصاً که در بخشی از ویدئوی انتشار یافته توسط بختیاری، رژه موتورسواران بادیگارد در اطراف خودرو و بختیاری، وجه نمایشی بودن این کار را پررنگ‌تر کرده است. روزنامه شهرآر۱۱ استفاده‌های سال گذشته گزارش ویژه‌ای درباره بادیگارد‌ها، نحوه کار و دستمزدشان تهیه کرده بود. این گزارش با عنوان کار سخت محافظان شخصی به نوشته سمیرا شاهیان بود که در اینجا بخشی از این گزارش را می‌خوانیم: